



ستون ادب جوان

دکتر هادی بهار

شرح اشعار مشهور فارسی
برای جوانان

«مثنوی پائیز»

از هیلا صدیقی

درباره نویسنده: دکتر هادی بهار، پزشک بازنشسته و ساکن ایالت مریلند و بنیانگذار جلسات «عصرهای تاریخ» در این منطقه است. از وی تا کنون چندین کتاب منتشر شده است، از جمله: «گلزار بهار»، «عشقنامه بهار»، «راهنمای پزشکی برای همگان»، «دل نامه بهار»، و «بدن انسان در امثال فارسی» و «شعر اعتراض». دکتر بهار از چند شماره پیشین آرمان ستونی برای شرح اشعار مشهور فارسی برای جوانان گشوده که مورد استقبال فراوان قرار گرفته است. این ستون را **ادب جوان** نامیده ایم.



همان طوری که دوره مشروطه زمینه را برای سرودن اشعار اجتماعی و سیاسی آماده ساخت و شاعرانی مانند ملک الشعراء بهار، میرزاده عشقی، فرخی یزدی و عارف قزوینی اشعار زیبایی با مضامین «میهن پرستی»، «آزادی قلم و بیان» و «حقوق اجتماعی» به ویژه حقوق زنان سرودند و تأثیر زیادی بر روی روشنفکران مملکت داشتند؛ از دل جنبش مدنی ایران در سالهای بعد از پایان جنگ چند شاعر معترض برآمدند که هیلا صدیقی و محمد رضا عالی پیام شناخته شده ترین آنها هستند. نام هیلا صدیقی در اعتراضات مردمی در سال ۱۳۸۸ بر سر زبانها افتاد و



شعرخوانیهای او که خوشبختانه ضبط شده و توسط «یوتیوب» در تمام جهان منتشر شد، بسیار مورد پسند ایرانیان در داخل و خارج از کشور قرار گرفت. محبوبیت فوق العاده او مدیون قرائت و دکلمه بسیار زیبای شاعر از اشعار خویش، و موسیقی کلام او و توجه وی به محتوا و معنای شعر همراه با انتخاب مضامین اجتماعی و انتقادی می-باشد. شاعر در بیشتر اشعارش، قالبهایی را انتخاب کرده که مورد پسند ذهن قافیه پسند شونندگان و خوانندگان است که کنایه های شاعر به رویدادهای روز را درک می کنند و در ذهن خود و بدون این که «لباس شخصی ها» متوجه شوند خطاب به شاعر می گویند: «جانا سخن از زبان ما می گویی!» و حق مطلب را خوب ادا می کنی.

هیلا صدیقی در پوست گردو:

زادروز: ۱۳۶۴

محل زندگی: تهران

میزان تحصیلات: کارشناسی حقوق

پیشه: نقاش

فعالیت‌های اجتماعی: کنشگر مدنی، شاعر

۱۳۸۱: انجمن فرهنگی - ادبی «نیستان» را تأسیس کرد.

۱۳۸۵: ستاد انتخاباتی «باران» را تأسیس کرد و طرفدار اصلاح طلبان بود.

۱۳۹۰: بازداشت و در زندان اوین زندانی شد و سپس با قید وثیقه آزاد گردید.

بهمن ۱۳۹۰: نمایشگاهی از آثار هنری خود برگزار کرد.

تیر ۱۳۹۷: فیلم «شیواتیر» با کارگردانی وی فرصت اکران پیدا کرد.

اشعار و سخنرانیها در یوتیوب: زن ایرانی، سبز است دوباره، هوای پائیز، شب آینه ها، روسری سیاه من، گل
مریم

اشعار معروف: زن ایرانی، کلاس درس خالی مانده از تو، شب آئینه ها، گل مریم، بابا، سبزست دوباره

شعر اول، مثنوی پاییز:

گلوی آسمان از بغض لبریز	هوا بارانی است و فصل پاییز
شده از داغ تابستانه سر ریز	به سجده آمده ابری که انگار
صدای زنگ اول محکم و تیز	هوای مدرسه بوی الفبا
و شادیهها و تفریحات ناچیز	جزای خنده های بی مجوز
فرود خشم و تهمت های یک	برای نوجوانی های ما بود
یر است از لحظه های	رسیده اول مهر و درونم
من و گلهای پژمرده سرمیز	کلاس درس خالی مانده از تو
درون خشم خود زندانی ام من	هوا پاییزی و بارانی ام من
تمام نقشه ها بر آب دیدیم	چه فردای خوشی را خواب
چه جستن ها به دنبال ظهوری	چه دورانی چه رویای عبوری
اسیر پنجه های باز بودیم	من و تو نسل بی پرواز بودیم
به پیش چشمهای من تو را کشت	همان بازی که با تیغ سر انگشت
دو دست دوستیمان را جدا	تمام آرزو ها را فنا کرد
به ناگه از کنارم پر کشیدی	تو جام شوکران را سر کشیدی

به آن اندیشه های جاودانه	به دانه دانه اشک مادرانه
به سوز سینه های مانده در بند	به قطره قطره خون عشق سوگند
به قلبم از غمت صد چاک	دلم صد یاره شد بر خاک افتاد
در آن سوی حیات آزاد	بگو - بگو آنجا که رفتی شاد
هنوزم عشق میهن در سرت	هوای نوجوانی خاطرت هست؟
تبر تقدیر سرو و سبزه ای نیست؟	بگو آنجا که رفتی هرزه ای
تجاوز به غرورت نیست آنجا؟	کسی دزد شعورت نیست آنجا؟
صدای ضجه های مادران هست؟	خبر از گورهای بی نشان هست؟
بخوان شعر مرا با حسرت و آه	بخوان همدرد من هم نسل و
گلوی آسمان از بغض لبریز	دوباره اول مهر است و پاییز
و گلهایی که پژمرده سر میز	من و میزی که خالی مانده از تو

واژه ها: • مُجَوِّز: پروانه، اجازه، گواهی؛ • بُغْض: حالت گرفتگی بر اثر احساسات عاطفی شدید، از بعض لبریز است: یعنی بغضش نزدیک به ترکیدن است. در این جا به معنی نزدیک به باریدن باران است. • ضَجَّة: ناله، شیون، فریاد؛ • شوکران: سمی خطرناک که عصاره ساقه زیرزمینی گیاهی به همین نام است. می گویند سقراط فیلسوف بزرگ یونان در سال ۳۹۹ قبل از میلاد مسیح به فاسد کردن جوانان متهم شد. اتهام دیگر او بی اعتقادی به خدایان بود. سقراط را به دادگاه فراخواندند و قضات مجازات مرگ را برای سقراط خواستار شدند. او مرگ را بر فرار ترجیح داد و جام شوکران را سرکشید و جهان را وداع گفت. • سوگند: به معنی قسم ولی در قدیم به معنای گوگرد بوده است. در قدیم خوردن آب آمیخته به گوگرد برای تشخیص گناهکار از بی گناه به کار برده می شده بدین معنی که معتقد بودند که اگر شخص متهم اما بی گناه آن را بنوشد، اتفاقی برایش نمی افتد! از این رو با واژه سوگند، مصدر خوردن بکار برده می شود و نه گفتن.

توضیح: در ادبیات دنیا بسیاری از پیشینیان و معاصران از چهار فصل سال و جلوه های آن و از زیبایی های طبیعت بسیار سخن گفته اند و موسیقی های جالبی نیز برای توصیف آن ساخته اند. نمونه های بارز این آثار عبارتند از «خزان منوچهری»، «بهاریه بهار»، «زمستان اخوان ثالث»، «تابستان عراقی» و «چهار فصل و یوالدی». در گذشته، در ادبیات فارسی بیشتر زیبایی های فصل پائیز توصیف می شد و آن را فصل هزاران رنگ می نامیدند چنان که منوچهری می گوید:

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم وزان است

آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزان است گوئی به مثل پیرهن رنگرزان است.



ولی در ادبیات معاصر فصل پائیز بیشتر نماد افسردگی و ابر و باران نماد اشک و گریه شده است.

نیما یوشیج:

خانه ام ابری است

خانه ام ابری است

یکسره روی زمین ابری است با آن

نادرپور:

شکوه سبز بهاران را، برین کرانه نخواهم دید

که رنگ زرد خزان دارد همیشه خاطر ویرانم

سیمین بهبهانی:

ستاره ها نهفتم در آسمان ابری

دلم گرفته، ای دوست، هوای گریه با من

البته از دیدگاه پزشکی رابطه ای مستقیم بین فصل پائیز و بروز افسردگی وجود دارد، بدین معنی که در این فصل با

کوتاه شدن طول روزها و کم شدن تابش نور خورشید واکنش های فیزیولوژیکی گوناگونی در بدن انسان ایجاد می شود که زمینه را برای بروز افسردگی و اندوهگینی آماده می سازد. در بیشتر موارد علائم این عارضه خفیف و تا اندازه ای نامحسوس هستند ولی در بعضی افراد بخصوص در مناطقی که زمستان طولانی است، علائم بیماری چنان شدید است که در دراز مدت زندگی بیمار را مختل می نماید که در این صورت این عارضه را «افسردگی فصلی» می نامند (Seasonal Affective Disorder) که مخفف آن SAD یعنی افسرده است. مهمترین نشانه های این بیماری عبارتند از اختلال در خواب، عدم تمرکز فکری و فراموشکاری، غمگین بودن و گریستن مکرر یا گریه های بی دلیل، رخوت و سستی همراه با کم کاری، کاهش اشتها و غیره.



با در نظر گرفتن نکات فوق و با آگاهی از تاریخ سرودن این شعر که مقارن با کشته شدن تعداد زیادی از جوانان در جنبش سبز بوده است، خواننده در اولین بیت این شعر و با دیدن واژه های «پائیز»، «باران» و «بغض» فوری متوجه می شود که این شعر در وصف طبیعت و زیباییهای فصل پائیز نیست و داستان غم انگیزی در پیش است. اول ماه مهر است و سال تحصیلی شروع شده است و راوی که بسیار اندوهگین و ناخشنود است می گوید «کلاس درس خالی مانده از تو». در اینجا مخاطب کاملاً مشخص نیست. ممکن است منظور شاعر از «تو» یک دوست و همکلاسی او باشد که امروز دیگر سر میز کلاس با او ننشسته و کشته شده و یا به احتمال بیشتر «تو» نماد تمام کشته شدگان جوان جنبش سبز می باشد. نوستالژی شدیدی به راوی دست می دهد و فکر می کند که کفاره آن همه شادی و خنده ها، همانا خشم و تهمتی است که متوجه آنها شده است. «گلهای پژمرده سر میز» اشاره به این دارد که همکلاسی، کشته شده و مطابق مرسوم روی میز او دسته گلی گذاشته شده است. در این محیط غم انگیز، راوی یا شاعر بسیار غمگین شده و اشک از چشمانش پدیدار می شود و در حالی که سعی می کند خشم درون را بروز ندهد با خود می

گوید: زهی خیال باطل! خواب فردای خوشی را می دیدم ولی دیدیم که چگونه تمام آرزوهای ما نقش بر آب شد و من و تو به مثال پرنده های زندانی در قفس بودیم که اسیر پنجه های باز گشتیم. البته باز استعاره از حکومت است. در این جا دو شاه بیت این شعر را می بینیم:

من و تو نسل بی پرواز بودیم اسیر پنجه های باز بودیم
همان بازی که با تیغ سر انگشت به پیش چشمهای من تو را کشت

تیغ سر انگشت و ناخنهای باز استعاره از تیرهای شلیک شده به طرف جوانان است:

به دانه دانه اشک مادرانه به آن اندیشه های جاودانه
به قطره قطره خون عشق سوگند به سوز سینه های مانده در بند
دلم صد پاره شد بر خاک افتاد به قلبم از غمت صد چاک

این سه بیت فوق یادآور سوگندنامه های کلاسیک در ادب فارسی است که شاعر به طور زیبایی و با الفاظی دلنشین قسم می خورد که از دست دادن دوست یا هم مسلک خود چگونه قلب او را چاک چاک کرده و بر خاک انداخته است.

در ابیات پایانی شعر، شاعر و یا راوی سفره دل را باز می کند و به طور غیر مستقیم آنچه را که در دوران خفقان و استبداد در جامعه خود می بیند، به صورت سؤال از دوست از دست رفته و به دنیای دیگر سفر کرده مطرح می کند: به جای این که بگوید: ما اینجا شاد نیستیم، ما آزاد نیز نیستیم، می گوید:

بگو - بگو آنجا که رفتی شاد در آن سوی حیات آزاد
نمی گوید: در اینجا شعورت را می دزدند و به غرورت تجاوز می کنند، می گوید:

کسی دزد شعورت نیست آنجا؟ تجاوز به غرورت نیست آنجا؟
می خواهد بگوید: ما در اینجا گورهای زیادی را برای کشته شدگان ناشناس کنده ایم و صدای فریاد و شیون و ضجه های مادران همه جا را فرا گرفته، می گوید:

خبر از گورهای بی نشان هست؟ صدای ضجه های مادران هست؟
این روش و سبک بیان غیر میتقیم احساسات درون و انتقاد از اوضاع اجتماعی و سیاسی جامعه، زیبایی و دلنشینی شعر را دوچندان کرده است.